

آردا  
تلاشگاه  
تلاشگاه

مجله وب سایت آردا

# آردا گوناگونا

شماره ۶  
تیر ۱۳۹۳



زندگی نامه و معرفی آثار  
**گارت نیکسی**  
فانتزی نویسنده استرالیایی  
خالق سه گانه پادشاهی کهن



بررسی میزان وفاداری فیلم  
**آریاب حلقه ها:**  
**پاران حلقه**  
و نگاهی به نکات مثبت و منفی آن



فریبون آردایی  
مصاحبه با زوج آردایی  
سینا و سحر



طراح گرافیک

# پرتوی به پیش







## سخن سردبیر

ماه ها هریک در پی دیگری سپری گشتند، از بهار گذشته و به تابستان رسیدیم، از شکوفه ها رد شده به میوه ها رسیدیم، از درس و تلاش و مدرسه به تعطیلات تابستانی رسیدیم، امتحانات را سپری کردیم و فصلی جدید را ورق میزنیم فصلی که اگر بخواهیم می توانیم در آن تجارب جدید ونابی داشته باشیم. فصلی که در زندگیمان یک بار تجربه می نماییم، تابستان یک هزار و سیصد و نود و سه با تمامی اتفاقاتش فقط یک بار در زندگی هرکس وجود دارد، پس زمان را غنیمت می شماریم و بهترین ها را در این فصل برای خود می سازیم، امسال ما، بهار دیگری را نیز در تابستان داریم «ماه مبارک رمضان» بهاری برای شکوفه دادن خوبی های وجودمان. پس زمان را غنیمت شمرده و کتاب را ورق می زنیم بر سر این فصل از کتاب زندگی با قلم خویش عنوان دلخواه خود را یادداشت می نماییم و اجازه می دهیم ناب ترین ها را تجربه نماییم. این فصل اولین تابستان مجله آردا کوئنتا هست و امیدوارم همچون گذشته ما را همراهی نمایید و در دنیای تخیلات بی حد و مرز آردا قدم گذاشته و در آن به پرواز در آییم.

فصل جدید کتاب زندگیتان مبارک.

معصومه ش.



\* درست است قانون کپی رایت در کشور استفاده ی زیادی ندارد، اما در این شماره سعی شد تمامی آثار و طرح های استفاده شده با حداکثر جزئیات منابع، حال بنا به درخواست صاحب اثر یا به صورتی دیگر، در کنارشان به نمایش در آید.  
\* در انتها از طراحان گاهنامه دیوان به صورت غیابی! تشکر کرده که ایده های صفحه آرایبی بسیاری از آنها گرفته ام.

فهرست مطالب

سال دوم - تیر ماه ۱۳۹۲ - شماره ۶

۳. از زبان او

۶. آخرین اخبار دنیای تالکین

۸. جادو در سرزمین میانه

۱۰. بررسی میزان وفاداری فیما بین باب حلقه ها: یاران حلقه

۱۶. زندگی نامه و معرفی آثار گارت نیکس

۱۹. برادران گریم

۲۳. ترانه مرگ بورومیر

۲۴. داستان طرفداری بانوی بره تیل

۲۶. تریبون اردایی: مصاحبه با زوج اردایی

تحریریه

سر دبیر: معصومه ش.

معاونت سر دبیر: شاهین حسنی

هیئت تحریریه: حمید عظیمی، امین ظهور تبار، مسعود رضایی قنبر زهی،

مهسا ق.

همکاران تحریریه: ایمان ذاکری، تور، س. افشار.

گرافیک

طرح جلد: الوه، turamar، تور

صفحه آرا: الوه



# از زبان او

س. افشار

نمیدانم دقیقا چند وقت پیش پدر این برگ ها را از کتابخانه الیوندر بقول خودش قرض گرفته است.. شیطنک های جوانی.. با اینکه در چشمان من قدیمی اند ولی زبان مشترک در طول سالیان تغییر زیادی نکرده \_این را پدر میگوید\_ و اگر هم کرده باشد برای الف ها فرق چندانی نمیکند.. نیاز ما به آن کمتر از آنی است که فکرش را میکنید.. ما در حال فراموش شدنیم، برای قومی که به قصه های شب پیوسته اند چیز دیگری نمی توان انتظار داشت.

با اینحال هرکسی که مقداری از این زبان را بداند \_ و البته کمی راهنمایی نیز نیاز است\_ میتواند این چند برگ کهنه را که میتوان در گوشه سمت چپش چند لکه ی خون خشک شده را حتی بعد از گذشت سالها مشاهده کرد، کلمه به کلمه درک کند.. به طور قطع درک اینکه درحال خواندن دستنوشته ی یک اورک هستم واقعا مشکل است.. برای من اینچنین است... برایم دشوار است که باور کنم نوشته هایی را میخوانم که اورک ها نوشته اند، گروهی که تنها قتل و خون نمایانگر حضورشان است... شاید ما زود قضاوت کرده ایم!

فهم این خط زمخت سخت تر از آنی است که فکر میکردم ولی میتوان کلمات را تشخیص داد.

« سده روزه که ما و قبیله مار تپه های اخن مورز قایم شدیم.. میخواستیم به گونه آباها بریم ولی نمیخواستیم که الفیا کی و کجا پیدا میشوند.. پدر سریع کل افراد را و متوقف کرد و ما الان سده روزه اینجا پناه گرفتیم.. زخاها و بچه ها ترسیدند.. ولی وقتی اینجا به پدر گفتم با خشم گفتم: تو هنوز بچه ای. مار تموم سدا لقای که ما مار اینجا زندگی میکنیم اورک هرگز از الف خترسیده. آیا باید از او با خترسیم؟ این از بیچارگی ما نیست که بین اینا زندگی میکنیم؟!.. این یه جنگ قدیمیه بین پدران ما بوده و میمونه.. باهش گفتم پس چرا قایم شدیم... گفت احمق ما از او با متنفریم ولی او با قویترن.. ما فقک ما شننه هامونو داریم تا با او با جنگیم پس زمانی باید ما شننه هامونو بکشیم که بشنه گلوشونو قلع کرد.. فقک زمان و جای مناسبی باید باشه.. میبینی؟ ما مردمان بدبختی هستیم.»

مار شنب صاچی از کرفه..»

در اینجا نوشته به پایان میرسد. پرسش من از پدر برای ادامه آن بی جواب است. تنها من و سوالاتی گنگ و مبهم باقی مانده ایم.

از پدر میپرسم اورک ها زن و بچه دارند؟  
میگوید: البته. آن ها زمانی الف بودند. باور میکنی؟ ما و آن ها یکی بودیم ولی سالیان دراز است که ما از آنها بدمان می آید و آن ها نیز از ما متنفرند.  
به او میگویم: پس چه فرقی میان ما و آنهاست؟

میشنوم که: پدران ما اسیر سوار سیاهی نشدند.. ساده بگویم، ما خوش شانس تر بودیم..

(الهام گرفته از داستان عرب و شغال)



# آخرین اخبار دنیای تالکین

وفاداری به کتاب یعنی چه؟  
فیلم یاران حلقه چقدر به کتاب وفادار بود؟  
آیا یک فیلم باید کاملاً منطبق بر کتاب باشد؟  
نقعات ضعف و قوت فیلم و کتاب نسبت به یکدیگر؟  
مهسا ق. ۱۰-۱۵

## ترجمه ای دیگر از کتاب بئوولف، اینبار توسط تالکین!

این کتاب ترجمه ای از تالکین در زمینه زبان های کهن و انگلیسی قدیمی است و شامل تفاسیر و ترجمه های تالکین از شعر حماسی بئوولف است که به هزاران سال قبل باز می گردد. تالکین این شعر را در سال ۱۹۲۶ میلادی ترجمه کرده ولی برای انتشار آن برنامه ای نداشته است. حالا بعد از ۸۸ سال این اثر ترجمه و انتشار یافته.

در این کتاب داستانی به اسم "Sellic Spell" وجود دارد که توسط تالکین نوشته شده است. این کتاب توسط کریستوفر تالکین، پسر جی.آر.آر. تالکین ویرایش شده. به گفته کریستوفر تالکین این ترجمه نشان دهنده علاقه پدرش برای به تصویر کشیدن گذشته و قهرمانانش است.

## J.R.R. TOLKIEN BEOWULF A TRANSLATION AND COMMENTARY



together with  
SELIC SPELL

Edited by CHRISTOPHER TOLKIEN



## خانه عروسی به سبک فیلم هابیت!

مدلی برندلی، یکی از طرفداران داستانهای جی. آر. آر. تالکین و فیلم های پیتر جکسون ورژن مینیاتوری شبیه به خانه بگ اند از فیلم های هابیت و ارباب حلقه ها را ساخته است. سوراخ مجلی که بیلبو بگینز در زندگی می کرد.

میتوانید تصاویری از این خانه ی عروسی را مشاهده کنید:



کمیته انتخاب Walk of Fame در روز پنجشنبه لیست کسانی را که در سال ۲۰۱۵ ستاره در پیاده روی مشاهیر هالیوود دریافت میکنند را اعلام کرد و نام سر پیتر جکسون نیز در میان این لیست ۳۰ نفره دیده می شود.

لیست کامل اسامی به شرح زیر است:

Raymond Chandler (posthumous), Eugenio Derbez, Will Ferrell, Jennifer Garner, Peter Jackson, Bob Kane (posthumous), Daniel Radcliffe, Paul Rudd, Snoopy, Melissa McCarthy, Christoph Waltz, James L Brooks, Ken Ehrlich, Bobby Flay, Seth MacFarlane, Julianna Margulies, Chris O'Donnell, Jim Parsons, Amy Poehler, Kelly Ripa, Sofia Vergara, Lukasz 'Dr Luke' Gottwald, Kool & The Gang, Pitbull, Al Schmitt, Pharrell Williams, Larry Elder, Kristin Chenoweth, Dick Gregory and Ennio Morricone



طی هفته های اخیر شایعاتی پیرامون نقش تورین در فیلم هابیت و نبرد پنج سپاه در فضای مجازی انتشار یافته مبنی بر زنده ماندن این کاراکتر در آخر بخش سوم فیلم هابیت بر طبق این شایعات خیلی از طرفداران اعتراض کردن که پیتر جکسون در فضای داستان تغییراتی ایجاد کرده که بر خلاف سیر اصلی کتاب پیش میره. آنها گفتند: «که امیدوارند این خبر صحت نداشته باشه چون این قضیه به ساختمان اصلی کتاب لطمه وارد میکنه.» به هر حال ما انتظار هر گونه سورپرایزی را از طرف پیتر جکسون داریم. خود پیتر جکسون و فلیپا بوینز و باقی دست اندرکاران این خبر رو تکذیب کردن و گفتن فقط در حد یه شایعه است و منبع اصلی آن که جزییات کمی را منتشر کرده Ecuemical News هستش.



# جادو در سرزمین میانه

حمید عظیمی



art by: Kenny Gonzalo

آری، نیرویی در سرزمین میانه وجود دارد که ماورا طبیعه است، بدان معنا که اثراتی می آفریند که نمی توان با روشهای معمول و روزانه به آن ها دست یافت. این فرایند را می توان به جادو تعبیر کرد. مثال هایی از ایجاد خود به خودی آتش، آواهای قدرت، کلمات فرمان، التیام های معجزه آسا، وردهای قدرتمند و سلاح هایی با قابلیت های خاص وجود دارد. با این حال، تالکین بسیار به ندرت و با دلایل محکم از جادو استفاده کرده است؛ چرا که اگر زیاد استفاده می شد، دیگر خاص و یا غیر طبیعی نبود.

## آیا ایستاری از جادو استفاده نکرده اند؟

مطمئنا ایستاری می توانستند از جادو استفاده کنند، اما آن ها یک نژاد نیستند.

ایستاری پیام آوران والینور بودند که برای کمک به ساکنین سرزمین میانه در تقابل با سلطه سائورون فرستاده شده بودند.

آن ها مایار دون پایه بودند که به کالبد فانی در آمدند و تحت تاثیر فرایندهای سرزمین میانه قرار گرفتند. با این تغییر آن ها از قدرت ذاتیشان که انسان ها آن را جادو می خواندند استفاده کردند. البته آن ها از استفاده مستقیم از قدرتشان در تقابل با دشمن نهی شده بودند. در هر حال آن ها برای برخی مقاصد از جادو استفاده کردند.

برای مثال گندالف از جادو برای درست کردن آتش استفاده کرد و یا برای بسته نگاه داشتن درب مقبره بالین در برابر حمله بالروگ از یک کلمه فرمان بهره برد.

## کدام نژادها از جادو استفاده کرده اند؟

تالکین باور دارد توانایی استفاده از جادو ناشی از قدرت ذاتی اشخاص است که انسان ها از این قدرت بی بهره اند.

آراگورن که توانایی شفا دادن بیماران را داشت قطعاً یک استثنا ست. با این حال تالکین بیان می کند که حتی او نیز از طریق نسل، متصل به لوتین فرزند تینگول (یک الف) و ملیان (یک مایا) است.



## ماهیت این جادو چیست؟

ماهیت جادو در سرزمین میانه تحت تاثیر فلسفه تالکین از قدرت و تسلط است.

تالکین در یکی از نامه هایش (نامه شماره ۱۵۵) بین جادوی «خوب» و «بد» تمایز قائل می شود و در ادامه بیان می دارد که هر دو جبهه از هر دو نوع جادو بهره گرفته اند. جادو در ذات خود، خوب یا بد نیست بلکه این نیت و انگیزه استفاده از آن است که خوب یا بد دارد. جادوی خوب قرار است هنرمندانه باشد و برای خلق و حفظ زیبایی به کار رود؛ در حالی که جادوی بد برای فریب و یا تسلط بر اراده دیگران استفاده می شود.

اما جادو در حالت کلی وسیله ای برای تسریع فرایند بین مفهوم ذهنی و تحقق عینی اثرات آن مفهوم است.

## جادوی والار و مایار

با والار و مایار باید از زاویه دیگری برخورد کرد. قطعاً آن ها می توانستند اعمال ماور طبیعه انجام دهند اما این قدرت را باید «قدرت الهی» در نظر گرفت، نه جادو!

## آیا نژادهای دیگر نمی توانند از جادو استفاده کنند؟

دورف ها، انسان ها، هابیت ها، اورک ها و سایر نژادهای سرزمین میانه به نظر می رسد فاقد قدرت ذاتی برای استفاده از جادو بودند. تنها استثنا در این مورد انسان هایی با رگه الفی هستند، مانند نسل الروس برادر الوند که به نیمه الف مشهور بود.

تنها راه دیگری که برای یک فانی وجود دارد تا از جادو بهره بگیرند، استفاده از حلقه های قدرت است. گفته شده است پیش از آن که نه نفر وارد دنیای سایه ها شوند و به اشباح حلقه تبدیل شوند، با استفاده از حلقه های نه گانه در دوران خود به شکوه و عظمت دست یافتند و پادشاهان، جادوگران و جنگجویان نام آوری شدند. همچنین حلقه های دورفی قدرت های جادویی به صاحبانشان می دادند.

با اینحال، این بدان معنا نیست که این نژادها نمی توانستند ابزار و ادواتی با ویژگی های خاص که بتوان آن را جادویی در نظر گرفت بسازند. نومه نوری ها شمشیرهایی با طلسم هایی بر روی آن ها ساختند و یا دورف ها در ساخت کلاه خود هادور از وردهای قدرت استفاده کردند. اما این فرایند متفاوت از جادو ست و به عنوان فرهنگ عامه تعریف می شود.

## تفاوت جادو و فرهنگ در چیست؟

تالکین به صراحت بیان می کند که جادو تنها توسط افرادی با قدرت ذاتی قابل انجام است. (نامه شماره ۱۵۵) جادو اجازه می دهد که افکار در لحظه عینیت پیدا کنند.

فرهنگ عامه دانشی بود که با مطالعه به دست می آمد و برای ساخت مواردی چون شمشیرهای الفی، پلانتیر، دروازه های موریای، حلقه های قدرت و... استفاده می شد.

## جادو چگونه اعمال می شد؟

جادو با تکلم فرا خوانده می شد. کلمات برای تالکین به عنوان یک واژه شناس از اهمیت به سزایی برخوردار بودند. او کلمات را به عنوان طلسم و ورد در نظر می گیرد. کلمه «سبز» را بگویند و این کلمه مفهوم این رنگ را در ذهن شنونده تداعی می کند. فرایند فراخواندن جادو به این ترتیب بود که می بایست یک اندیشه را درک می کردید سپس آن را به زبان می آوردید تا اثرات آن عینیت پیدا کند.

به طول مثال گندالف از کلمات برای باز کردن ورودی موریای استفاده کرد و یا از یک کلمه فرمان برای نگاه داشتن درها در برابر بالروگ استفاده کرد.



art by: Elena Kukanova



art by: 3DMahdi (M.M. Mehrnegar)



art by: Peter Xavier Price





بررسی میزان وفاداری فیلم

# ارباب حلقه ها: یاران حلقه

## THE LORD OF THE RINGS

### THE FELLOWSHIP OF THE RING

• شاید تعاریف متفاوتی از اقتباس وفادارانه یک فیلم از کتاب اصلی وجود داشته باشد، اشخاصی ممکن است که وفاداری را در شباهت جز به جز ارکان روایت سینمایی با منبع اصلی بدانند یعنی چیزی شبیه روخوانی!

اینگونه اشخاص هرگونه تفاوت بین نسخه سینمایی و کتاب را بر نمی تابند و اکثرا به دیده‌ی منفی به این امر نگاه می کنند.

• ولی جدای از این باید خیلی بهتر است که روایت وفادار به کتاب با ساختارهایی قدرتمند سینمایی همراه شود تا شاهد روایتی متعادل باشیم یعنی روایتی که هم وفادار به کتاب و واجد روح منبع اصلی باشد و همچنین از نظر سینمایی موفق باشد این امر بطور عادی نیاز به تغییراتی در منبع اصلی برای تبدیل به یک فیلمنامه دارد چون ادبیات داستانی با سینما تفاوت هایی دارد و خیلی از عناصر داستانی اگر بدون تغییر در نسخه سینمایی تکرار شوند ممکن است باعث خلق روایتی کند و ملال آور و یا روایتی گنگ شوند پس در اینگونه مواقع مسئولیت سنگینی بر دوش نویسنده فیلمنامه (یا تیم نویسندگی) و همچنین کارگردان اثر سینمایی است.

• انتظار طرفداران درمورد اثر فانتزی جذاب ارباب حلقه ها خیلی بیشتر از دیگر اقتباسهای سینمایی است. جدای از اینکه اثر تالکین فانتزی ای موفق و سیال و همپنین

از جمله پرفروش ترین آثار در قرن بیستم است از نظر شخصیت ها و مکان های کتاب بسیار متنوع است و این باعث سختی بسیار در خلق یک برگردان سینمایی می شود.

• قبل از پیتر جکسون کارگردان های دیگری تلاش هایی برای خلق اثری از روی کتاب داشتند از جمله این تلاش ها می توانیم به انیمیشن ارباب حلقه ها اشاره کنیم که توسط رالف بکشی و با تکنیک روتوسکوپی در سال ۱۹۷۸ خلق شد جدای از فضای جالب انیمیشن، این انیمیشن دچار ضعف هایی بود یکی از این ضعف ها جرح و تعدیلی بود که در مورد کتاب دوبرج وجود داشت چون قرار بود که قسمت نخست براساس کتاب یاران حلقه و دوبرج و قسمت دوم براساس کتاب بازگشت پادشاه باشد (قسمت دومی که البته هیچ وقت ساخته نشد!) همین امر مسبب حذفیات زیادی بود که در این انیمیشن رخ داد.

• مورد بعدی فقدان دیالوگ های جذابی بود که از خصوصیات این سه گانه مشهور تالکین بود. در کنار این به نظرم ارباب حلقه های رالف بکشی به نسبت یک انیمیشن اثری قابل قبول بود.

• پیتر جکسون برای ساخت سه گانه ارباب حلقه ها در خیلی از موارد و سکانس ها این انیمیشن را راهنما قرار داد و بعضی سکانس ها مثل پنهان شدن فرود گروه در پای درخت برای فرار از دست سوار سیاه کاملا کپی انیمیشن بود ولی

پیتر جکسون برای خلق سه گانه ای عظیم نیاز به تمهیداتی داشت.

• کتاب یاران حلقه از نظر روایی تا حدودی شبیه به هابیت بود یعنی هر دو فضایی شاد داشتند و در کنار آن هر دو کتابی به اصطلاح جاده ای بودند. ابتدای هر دو داستان در شایر می گذشت و در ادامه در طی سفری قهرمان داستان به همراه گروه به ریوندل می رسید و پس از شورای سپید گروه راهی سفر میشد. ولی یاران حلقه به نسبت هابیت دارای روایتی کندتر و پر حوصله تر بود و یاران حلقه به نسبت هابیت شخصیت های بیشتری داشت این امر می توانست در کنار یک مزین بودن، یک مشکل هم برای خلق سه گانه باشد که با تصمیم خوب استودیوی نیولاین سینما در مورد موافقت با ساخت یک سه گانه تا حدودی دست پیتر جکسون باز شد.

• جکسون برای آشنایی مخاطب با فضای داستان از یک پیش درآمد با صدای کیت بلانشت استفاده کرد پیش در آمدی که در مورد چگونگی خلق حلقه یگانه، استفاده لردتاریکی ساوورون از آن، شکست ساوورون، سیر حوادثی که بر حلقه گذشت و در نهایت رسیدن حلقه به بیلبو بگینز بود (البته در نسخه کامل یاران حلقه نریشن بیلبو بگینز در مورد شایر و هابیت ها هم وجود داشت).

این امر خیلی برای آشنایی و هم ذات پنداری مخاطب موثر بود چون پیتر جکسون نمیتوانست مثل کتاب



اطلاعات داستان را پلکانی و کم کم به مخاطب برساند در غیر این صورت نیاز بود که از کتاب نخست دو فیلم تولید شود. پیتر جکسون خیلی زیبا شایر و بیلبو، فرودو، گندالف و جشن ۱۱۱ سالگی را در این قسمت به تصویر کشید و بخصوص در ارائه تصویری شاد و پر از صلح از سرزمین میانه موفق بود صلحی که قرار بود در ادامه داستان به چالش کشیده شود.

• شاید اولین مشکل در فیلم چگونگی ورود پره گرین توک (پپین) و مریادوک برندی باک (مری) باشد. به نظرم شخصیت مری در کتاب در زمان که وقایع حلقه اصلا نوجوان نبود و همچنین وارث برندی هال بود و خیلی پخته تر و جالب تر از فیلم در آمده بود و بیشتر بار طنز و شیطنت داستان بر دوش پپین بود.

• همچنین همسفر شدن این دو با فرودو در فیلم صرفا بر اثر اتفاق بود و خیلی خوب و منطقی در نیامده بود برخلاف کتاب که سفر فرودو از هایتون تا کریک هالو خیلی نفس گیرتر و جالب تر بود و تباری سم ،پپین و مری خیلی به وجه این همراهی با فرودو کمک کرد و در این صورت حتی گوش دادن سم به سخنان گندالف و فرودو در مورد حلقه هم از سر تصادف نبود! ولی چون پیتر جکسون سرنوشت سارومان در شایر را حذف کرد شاید خیلی نیازی به معرفی پروریمان مری نبود. همچنین برای جلب مخاطب نوجوان فیلم، سن

سن مری و پپین و همچنین فرودو و سم را خیلی کاهش داده بود و همه را نوجوان هایی با سن ۱۷-۱۸ سال نشان داده بود در صورتی که حتی این ۴ هایت همسن هم نبودند به گونه ای که فرودو از پپین ۲۲ سال بزرگتر بود!

• پیتر جکسون به خاطر تسریع در ریتم و اینکه داستان در دام بعضی مسائل جزئی مثل قضیه لوبلیا سکویل بگینز، هدایای بیلبو و وصیت او و رقابت لوبلیا با فرودو و همچنین اسباب کشی فرودو به کریک هالو نیفتاد این جزئیات را حذف و خیلی هوشمندانه داستان را سریع تر از کتاب در مسیر اصلی و داستان حلقه انداخت.

• در سفر فرودو به ریوندل همچنین برخورد با دهقان ماگوت، عبور از جنگل قدیمی و گرفتاری به دست بید پیر و همچنین تام بامبادیل ،گلدبری ، گرفتاری در گورپشته و برخورد گروه با الف ها و همچنین گیلدور حذف شده بود. شاید این عناصر بخصوص در داستان خیلی خوب و عالی در آمده بودند بخصوص تام بامبادیل که شخصیتی جالب و عجیب بود و حلقه روی او اثری نداشت ( و به نظر میرسید که حتی یک مایا و یا نژادی غیر از انسان یا الف باشد!) ولی باید قبول کنیم که در روایت سینمایی باعث سخته در ریتم روایت می شدند چون مثلا نمیشد گرفتاری در گورپشته را بدون کمک تام بامبادیل و معرفی او به فیلم اضافه کرد جدای از این شخصیت هایی مثل تام بامبادیل،

دهقان ماگوت و... عملا فاقد نقش کلیدی در داستان فیلم و همچنین دو قسمت بعدی سه گانه بودند و وجود این همه شخصیت گسترده ممکن بود باعث سردرگمی روایت شود.

• مورد بعدی که قابل ذکر است استفاده درست و به جای پیتر جکسون از جملات و دیالوگ های به یادماندنی کتاب است جملاتی مثل گفتگوی گندالف با فرودو و یا گالادریل با یاران. مثلا انتقال گفتگوی گندالف با فرودو (در مورد اینکه فرودو گفت ای کاش حلقه به من نمی رسید یا بیلبو اسمیگل را می کشت چون اسمیگل سزاوار مرگ بود) به سفر در دل موری و دقیقا قبل از یافتن ورودی تالار موری خیلی تاثیر گذار تر و بهتر بود که البته نمونه هایی دیگر از این دست وجود دارد. مثلا یکی از ویژگی های سه گانه تالکین مردانه بودن داستان و عملا کمبود عنصر عشق در آن است که پیتر جکسون با حذف گلورفیندل و انتقال نقش او در رساندن فرودو به آرون و همچنین با انتقال نقش لرد الروند + گندالف خاکستری در غرق کردن نه سوار سیاه به آرون عملا او را خیلی خوب به روایت فیلم وارد کردند برخلاف کتاب که در قسمت نخست فقط اشاره کوچکی به آرون شد البته باز عشق آراگورن-آرون در فیلم خیلی خوب در نیامده بود ولی تلاش پیتر جکسون برای این امر قابل ستایش بود.

• همچنین در کنار اینها می توانیم

به حذف مهمانی ها، اشعار و کوتاه کردن فاصله زمانی بین ترک شایر توسط بیلبو و سفر فرودو از هایتون به بری و سپس ریوندل اشاره کرد. البته روایت کتاب به نظرم جذاب و گیرا است ولی در نسخه سینمایی به غیر از این نیاز به ایجاد و یکدستی روایت و ایجاد در رساندن مفهوم بود بخصوص در یاران حلقه که واقعا این امر بدرستی و در بهترین شکل خود انجام گرفت یعنی فیلم فاقد سکانس یا گفتگوی بی مورد و زیادی بود.

• از دیگر تفاوت های فیلم و کتاب به نظرم شخصیت سارومان سپید هست علیرغم اینکه در کتاب هم سارومان یکی از شخصیت های اصلی روایت است ولی خیلی کم بطور مستقیم به سارومان پرداخته می شود ولی در فیلم سارومان یکی از ارکان اصلی فیلم است و بازی عالی کریستوفر لی ،موسیقی فیلم که به انتقال حس خیلی کمک میکند و همچنین جلوه های ویژه بی نظیر و هدهمند پیتر جکسون در خلق آیزنگارد به این امر کمک وافری کرده است هرچند سائورون و سارومان دوقطب منفی داستان هستند ولی برخلاف سواران سیاه عملا در سایه قرار دارند در صورتی که در فیلم می توان گفت که نقش سائورون و سارومان خیلی بیشتر بر آن تاکید شده و یکی از نقاط قدرت فیلم یاران حلقه قطب منفی جذاب آن است.

• البته این امر برای پیتر جکسون مستلزم کمی اغراق در فیلم و تیره

کردن فضای داستان است میتوانیم بگوییم که یاران حلقه کتابی شاد و پرا از امید است ولی در فیلم اثری از این شادی در سرزمین میانه بجز در فصل معرفی شایر نیست و فیلم خیلی تیره و تاریک تر از کتاب در آمده است.

در کنار این روابط بین نژادهای مختلف در فیلم سردتر از کتاب در آمده است مثلا برومیر یا گیملی (و پدرش گلوین) اتفاقی و برای کسب مشورت از الروند در شورای الروند حضور می یابند در صورتیکه در فیلم آنها به همراه اشخاص دیگری از نژادهای دیگر (مثل لگولاس پسر تراندویل شاه الف های سیاه بیشه) به دعوت الروند در آنجا حضور می یابند یا مثلا در فیلم خیلی بیشتر به اختلافات دورف ها با الف ها و یا روابط سرد گوندور با شورای سپید و درگیری لفظی بین برومیر و آراگورن پرداخته می شود و همین امر بیشتر و بهتر بر تنهایی یاران در سفر در دل تاریکی دلالت میکند و همچنین نقش فرودو به عنوان حامل حلقه به کوه نابودی به خاطر اختلاف بین نژادهای مختلف بود که هرکدام داعیه کسب حلقه را داشتند.

• یکی از درخشان ترین لحظات فیلم یاران حلقه و اقتباس آن از کتاب عبور از موری و رودروبی گندالف با بالروگ یا همان بلای جان دورین است سکانسی که قبل از پیشرفت جلوه های ویژه عملا ساخت آن غیر ممکن به نظر می رسید ولی به لطف دقت پیتر جکسون بر جزئیات داستان،

جلوه های ویژه، موسیقی و بازی های عالی واقعا از درخشان ترین لحظات این سه گانه است پیتر جکسون به درستی بار لحظات را بر روی شخصیت های مختلف تقسیم کرده مثلا بجای اینکه گشودن دروازه موری با به گندالف و اینکه استاد فرهنگ عامه است نسبت داده شود این امر مثلا به هوش فرودو در حل معما ربط داده یا دیالوگ هایی که بین گندالف و پپین رد و بدل می شود دست کمی از منبع اصلی ندارد و تقریبا با همان ظرافت و جذابیت کتاب بدان پرداخته می شود بطور مثال (پپین: حالا میخواهید چکار کنید؟ گندالف خاکستری: سر تو رو می کوبم به این در پره گرین توک و اگه خوردشون نکرد اونوقت من به تو اجازه می دهم از این سوالات احمقانه بپرسی!)

• مورد بعدی اقامت و عبور از لورین است. مثل شایر و اقامت در ریوندل عالی در آمده تو گویی که مثل آنها عصاره ی لحظات ناب کتاب در آن فصل هاست البته بازی عالی کیت بلانشت که به شخصیت گالادریل جان داده در این امر خیلی موثر است و همچنین دیالوگ های قدرتمندی که ادا می کرد چنانچه مثلا در این دیالوگ گالادریل خطاب به فرودو می توان اوج هیجان و همچنین هیبت و قدرت گالادریل را تجربه کرد.

«به جای فرمانروای تاریکی ملکه ای خواهید داشت نه ملکه تاریک، بلکه روشن و تابناک مثل سپیده دم! زیبا مثل دریا!»



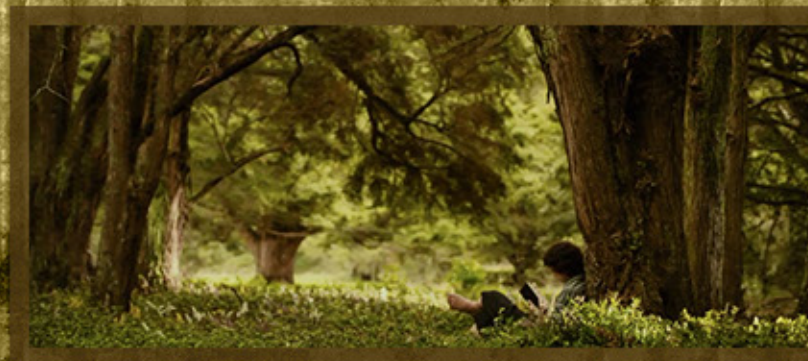
J. R. R. TOLKIEN  
THE FELLOWSHIP  
OF THE RING

BEING THE FIRST PART OF THE LORD OF THE RINGS

اما پایان سخن من در مورد پایان فیلم و مقایسه آن با کتاب است. به نظرم پایان کتاب و فروپاشی و سردرگمی یاران بدون اشاره به کشته شدن بورومیر چندان چنگی بدل نزد و عملاً در هاله ای از ابهام تمام شد در صورتی که مرگ بورومیر در آمون هن بدست یوگلاک شاید از بهترین لحظه های فیلم ارباب حلقه ها - یاران حلقه بود. عملاً این صحنه و نتیجه گیری فروپاشی یاران و تصمیم آراگورن، لگولاس و گیملی برای شکار اورک ها مربوط به این قسمت میشد و نه کتاب دوبرج که شاید به نظر من بهتر بود با مرگ بورومیر شروع نمیشد مشابه این مرگ سارومان است که انشالله در قسمت سوم و مقایسه فیلم ارباب حلقه ها - بازگشت پادشاه با کتاب سوم به آن می پردازیم.

استوارتر از ستون های زمین. همه مرا دوست خواهند داشت و همچنین از من ناامید خواهند شد» و دیالوگ بعدی آرامش بخش و پرمعنی است که به گالادریل شخصیتی دوست داشتنی و متعالی میدهد «گالادریل: در امتحان قبول شدم، کوچک می شوم و به غرب می روم و گالادریل می مانم».

در این دو لحظه شاهد دو گالادریل متفاوت و متضاد هستیم و بلانشت با زیبایی این تضاد و کشمکش درونی گالادریل را آشکار میکند اگر جانمایه اقامت در لوتلورین و فصل آینه گالادریل این جملات باشد پیتر جکسون با هوشمندی به این امر پی برده و این جملات را که از کلیدواژه های اساسی دنیای تالکین هستند را بارها و در بهترین زمان مکان در سه گانه ارباب حلقه ها به کار می برد. بخاطر همین امر است که یاران حلقه پر از لحظات ناب و مهیج است و در میان فانتهزی ها جایگاهی ویژه و درخوردار دارد.



برادران گریم؟  
که بودند؟

۱۹-۲۲

چه کار انجام دادند؟



## • معرفی آثار:

۱- سه گانه پادشاهی کهن: معروف ترین اثر گارت نیکس سه گانه پادشاهی کهن نام دارد که شامل کتاب های سابریل، لیرایل و ابهورسن است.

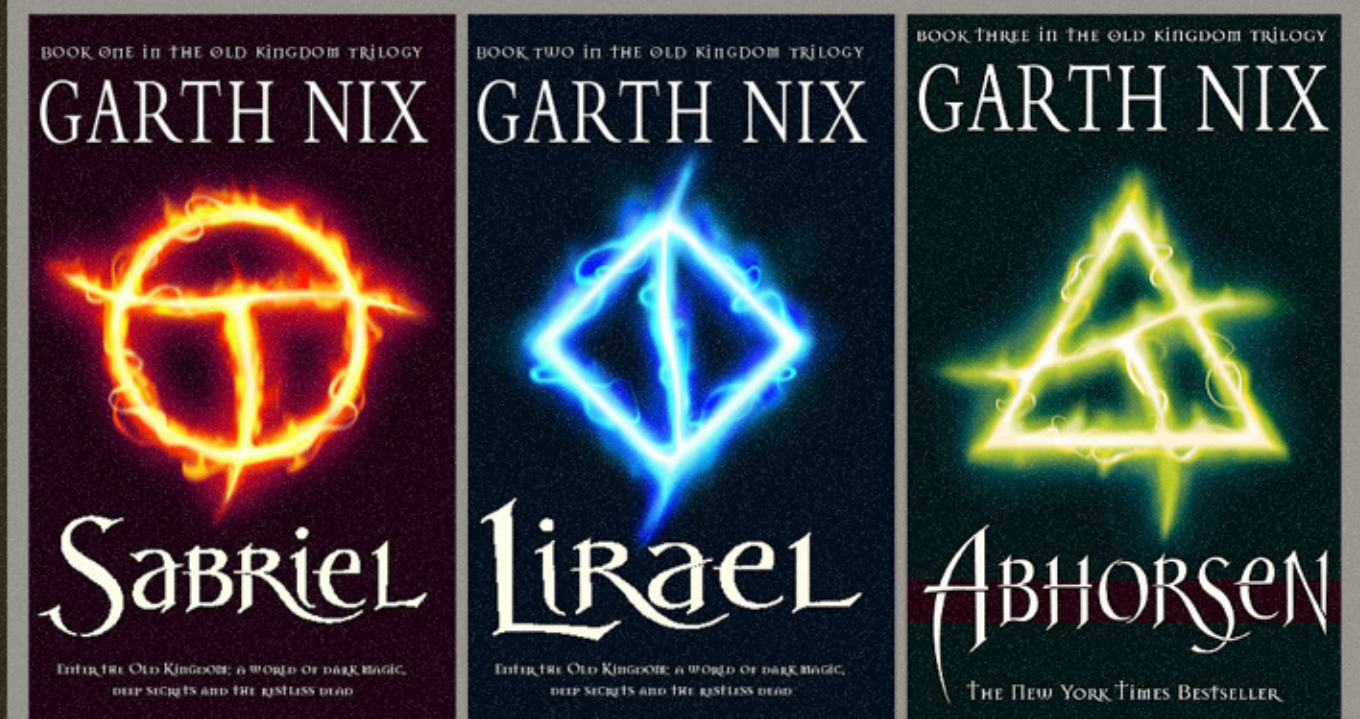
داستان این سه گانه در دنیایی مشتمل بر دو قلمرو روی می دهد؛ کشور کهن و آنسلستیر. یک دیوار عظیم این دو کشور را از هم جدا می کند و این دیوار نه تنها مرز میان دو قلمرو بلکه مرز میان دنیای جادو و دنیای طبیعی است. جادو با قدرت هر چه تمام تر در شمال دیوار و در کشور کهن جریان دارد اما در جنوب و در آنسلستیر، جادو کارگر نیست. در کشور کهن دو گونه جادو وجود دارد؛ جادوی آزاد که از روزگار نخستین وجود داشته و جادوی کارتر که توسط موجوداتی باستانی از دل جادوی آزاد استخراج شده است.

داستان سه گانه پادشاهی کهن، در حقیقت داستان سابریل دختر جوان ابهورسن است که با مرگ پدرش به مقام ابهورسن دست می یابد و برای احیای پادشاهی رو به زوال پادشاهی کهن به مبارزه با ساحران جادوی آزاد و نیروهای از مرگ بازگشته آن ها می نماید.

سه گانه پادشاهی کهن در ایران با دو ترجمه مختلف به چاپ رسیده است. اولین ترجمه متعلق به خانم پریا آریا است که توسط نشر زهره منتشر شده است. این ترجمه در حال حاضر در بازار کتاب بسیار نایاب است. اما به تازگی انتشارات قدیانی اقدام به انتشار این سه گانه با ترجمه آقای پیمان اسماعیلیان نموده است.

لازم به ذکر است بنا بر وبسایت رسمی پادشاهی کهن به زودی رمان دیگری با نام کلاریل به این مجموعه اضافه خواهد شد که در واقع پیش درآمدی بر سه گانه اصلی می باشد.

- |                 |               |
|-----------------|---------------|
| 15.Sabriel      | 19.Free magic |
| 16.Lirael       | 20.charter    |
| 17.Abhorsen     | 21.Clariel    |
| 18.Ancelstierre |               |

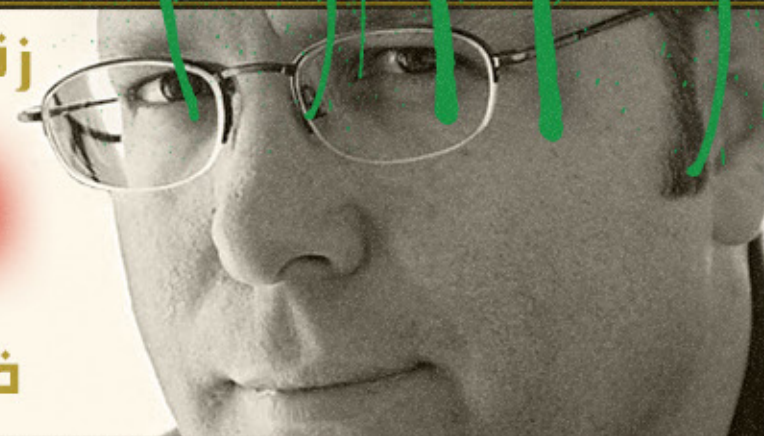


سه گانه پادشاهی کهن که به ترتیب (از چپ به راست) در طی سال های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۳ به چاپ رسیده اند

## زندگی نامه و معرفی آثار

# گارت نیکس

## فانتزی نویسنده استرالیایی

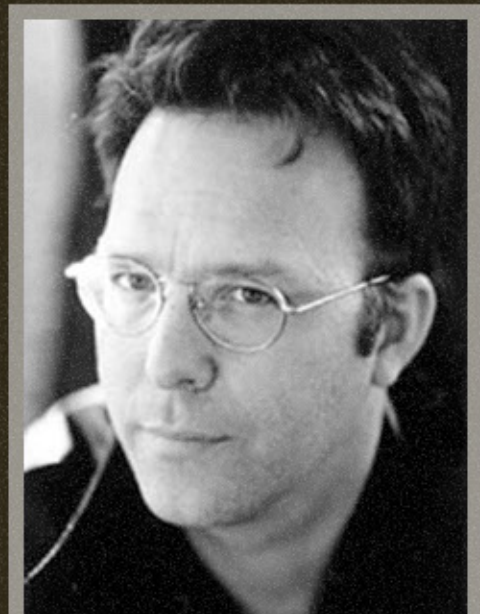


گارت نیکس<sup>۱</sup> متولد ۱۹ جولای ۱۹۶۳، نویسنده استرالیایی رمان های فانتزی برای کودکان و نوجوانان است. مشهور ترین آثار او عبارتند از: مجموعه پادشاهی کهن<sup>۲</sup>، مجموعه برج هفتم<sup>۳</sup> و مجموعه کلید های پادشاهی<sup>۴</sup>. اغلب از او سوال می شود که آیا از نام مستعار استفاده می کند؟ او در پاسخ چنین می گوید: «حدس می زنم مردم به این دلیل این سوال را می پرسند که این نام برای یک نویسنده فانتزی عالیست؛ اگر چه نام واقعی من همین است.»

## • زندگی نامه:

نیکس متولد شهر ملبورن<sup>۵</sup> استرالیا ست اما در کانبرا<sup>۶</sup> بزرگ شده است. در پی دوره ای که برای دولت استرالیا کار می کرد، مسافرتی به اروپا داشت. وی در سال ۱۹۸۳ به استرالیا بازگشت و بین سالهای ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۶ در دوره کارشناسی نویسندگی حرفه ای در دانشگاه کانبرا تحصیل کرد. پس از فارغ التحصیلی، در یک کتابفروشی در کانبرا مشغول به کار شد. نیکس در سال ۱۹۸۷ به سیدنی<sup>۷</sup> نقل مکان کرد. در سیدنی، او کارش را در زمینه نشر گسترش داد و به عنوان نماینده فروش و معرفی کننده آثار نویسندگان فعالیت می کرد تا اینکه به عنوان ویراستار ارشد انتشارات هارپر کالینز<sup>۸</sup> مشغول به کار شد. در سال ۱۹۹۳ او سفرهای گسترده ای به آسیا، خاور میانه و اروپای شرقی آغاز کرد و پس از بازگشت به عنوان مشاور تمام وقت بازار یابی، کمپانی خود<sup>۹</sup> را تاسیس نمود.

علاوه بر آثارش به عنوان نویسنده فانتزی، نیکس تعدادی سناریو و مقاله در زمینه ایفای نقش نوشته است که مشهور ترین آن ها دخمه ها و اژدهایان<sup>۱۰</sup> و مسافر نام دارد. او همچنین مقالاتی در حوزه فناوری اطلاعات منتشر کرده است. نیکس در حال حاضر به همراه همسرش آنا<sup>۱۱</sup> که یک ناشر است و پسرانشان توماس<sup>۱۲</sup>، هنری<sup>۱۳</sup> و ادوارد<sup>۱۴</sup>؛ در سیدنی استرالیا سکونت دارد.



- |                                  |           |
|----------------------------------|-----------|
| 1.Garth Nix                      | 11.Anna   |
| 2.Old Kingdom series             | 12.Thomas |
| 3.The Seventh Tower series       | 13.Henry  |
| 4.The Keys to the Kingdom series | 14.Edward |
| 5.Melbourne                      |           |
| 6.Canberra                       |           |
| 7.Sydney                         |           |
| 8.HarperCollins                  |           |
| 9.Gotley Nix Evans Pty Ltd       |           |
| 10.Dungeons & Dragons            |           |



# برادران گریم Grimm Brothers



ایمان ذاکری

• اولین داستانی که در عالم کودکی آن را در قالب یک قصه ی کوتاه شنیده اید یا یک انیمیشن دیده اید را به یاد می آورید؟ آیا سفید برفی و هفت کوتوله نبوده؟ یا داستان معروف شلغم شاهانه؟ به هر حال ممکن است الان که این نام ها را می خوانید به دل بستگی های کودکانه خود لبخند بزنید و آن ها را افسانه هایی سطحی و بی ارزش بیانگرید؛ ولی شاید برایتان جالب باشد که بدانید که چه رنج و زحمتی برای جمع آوری و حفظ همین افسانه ها کشیده شده. این ها بخشی از میراث ادبی و فرهنگی اروپا و گنجینه ای ارزشمند از حکایت های کهن هستند. اگر در زمان حاضر آن ها را در اختیار داریم و اگر اقتباس های سینمایی و ادبی بی شماری که از این داستان ها شده است را شاهدیم و اگر شما به خواندن این مقاله مشتاق شده اید، همه ی این ها را مدیون دو برادری هستیم که در این مقاله کوشیده ایم زندگی و آثارشان را بازگو کنیم.

## • که بوده اند و چه کرده اند

برادران گریم؛ یاکوب<sup>۱</sup> (۱۷۸۵-۱۸۳۶) و ویلهلم<sup>۲</sup> گریم (۱۷۸۶-۱۸۵۹) از زبان شناسان، پژوهشگران فرهنگی و نویسندگان برجسته آلمانی هستند. هر دو دارای سابقه تحصیل و تدریس آکادمیک در سطحی بالا و از افتخارات ملی ژرمن ها هستند. شهرت آن ها بیش از هر چیز به خاطر جمع آوری و انتشار بخش عظیمی از افسانه ها و داستان های عامیانه مردم اروپا و به خصوص آلمان بوده است. بدون شک این دو نفر بیش از هر کسی در حفظ و نگهداری از این میراث گرانبها که قرن ها قدمت دارد موثر بوده اند. داستان های محبوب و مشهوری همچون «سیندرلا»، «قورباغه و شاهزاده»، «هانسل و گرتل»، «سفید برفی» و ...

یاکوب لودیگ کارل گریم، متولد شده در ۴ ژانویه ۱۷۸۵، ۱۳ ماه بزرگتر از برادرش ویلهلم کارل گریم (متولد ۲۴ فوریه ۱۷۸۶). هر دوی آن ها در شهر هاناو<sup>۳</sup> در آلمان دیده به جهان گشودند. خانواده ای مذهبی داشتند. پدرشان فیلیپ<sup>۴</sup> ویلهلم گریم یک کشیش و مادشان دوروتی<sup>۵</sup> گریم دختر یک عضو انجمن شهرداری شهر کاسل<sup>۶</sup> بود. آنها دومین و سومین فرزندان خانواده ی یازده نفره ی خود بودند. سه نفر از خواهر و برادر هایشان در همان روز های اول تولدشان فوت کردند. خانواده به شهری حومه ای به نام استینا<sup>۷</sup> جایی که فیلیپ به عنوان بازرس منطقه ای مشغول به کار شده بود نقل مکان کرد. خانواده ی پرجمعیت گریم ها در یک خانه ی بزرگ اقامت گزیدند و از همان ابتدا به دلیل موقعیت فیلیپ و دوروتی از اعضای برجسته ی جامعه شهری استینا بودند.



- 1. Jacob
- 2. Wilhelm
- 3. hanave
- 4. Pihilipp
- 5. Dorothea
- 6. Kassel
- 7. Steinau

۲- مجموعه برج هفتم: این مجموعه شامل شش رمان با نام های سقوط<sup>۲۲</sup>، قلعه<sup>۲۳</sup>، آئیر<sup>۲۴</sup>، بر فراز پوشش<sup>۲۵</sup>، به سوی نبرد<sup>۲۶</sup> و سنگ بنای بنفش<sup>۲۷</sup> است.

در این مجموعه، داستان دو کودک از دو جامعه کاملا متفاوت را که دنیایی که توسط یک پوشش جادویی احاطه شده و نور خورشید به آن نمی رسد و در تاریکی مطلق فرو رفته است؛ دنبال می کنیم.

تال<sup>۲۸</sup> از اهالی قلعه برگزیدگان<sup>۲۹</sup> و میللا<sup>۳۰</sup> که یک یخ نشین<sup>۳۱</sup> است در می یابند که یک اهریمن که تصور می شد مدت ها پیش از میان رفته است، دوباره دنیای آن ها را تهدید می کند. یک معاهده نقض می شود و جنگی که برای دو هزار سال متوقف شده بود مجددا در شرف آغاز قرار می گیرد. و این وظیفه این دو کودک و گروه کوچکی از قهرمانان عجیب و غریب است که با اهرمین مبارزه کنند و دنیای تاریکشان را نجات دهند.

۳- مجموعه کلیدهای پادشاهی: این مجموعه شامل هفت رمان با نامهای آقای دوشنبه<sup>۳۲</sup>، سه شنبه عبوس<sup>۳۳</sup>، چهارشنبه غرق شده<sup>۳۴</sup>، عالیجناب پنجشنبه<sup>۳۵</sup>، بانوی جمعه<sup>۳۶</sup>، شنبه والا مقام<sup>۳۷</sup> و لرد یکشنبه<sup>۳۸</sup> است.

این مجموعه در ایران با ترجمه خانم مریم رفیعی و توسط انتشارات قدیانی منتشر شده است.

- 22.The Fall
- 23.Castle
- 24.Aenir
- 25.Above the Veil
- 26.Into Battle
- 27.The Violet Keystone
- 28.Tal
- 29.Castle of the Chosen
- 30.Milla
- 31.Iccaral
- 32.Mister Monday
- 33.Grim Tuesday
- 34.Drowned Wednesday
- 35.Sir Thursday
- 36.Lady Friday
- 37.Superior Saturday
- 38.Superior Saturday





شرح حال نویسی به نام جک زیپس<sup>۸</sup> می نویسد: «دو برادر شاد و به وضوح مایل به زندگی در آن شهر بوده اند».

بچه ها برای اولین بار در خانه توسط معلمان خصوصی آموزش داده شدند که بیشتر حول تعلیمات مسیحی و القای ایمان مذهبی مادام العمر بود. آن ها بعدا به مدرسه محلی رفتند. همه چیز به خوبی پیش رفت تا این که با مرگ غیر منتظره و ناگهانی فیلیپ بر اثر ذات الریه در سال ۱۷۹۶ خانواده ی گریم درگیر مشکلات مالی شدیدی شد.

گریم ها مجبور شدند عذر خدمتکارها را بخواهد و خانه ی اشرافی خود را ترک کنند. دورتی به حمایت مالی پدر و خواهرش وابسته شد. یاکوب در زمانی که تنها یازده سال داشت در وضعیتی قرار گرفت که چاره ای جز برعهده گرفتن مسئولیت های بزرگسالان را نداشت. او و ویلهلم باید جای پدرشان را می گرفتند؛ به خصوص که پدر بزرگشان هم پیوسته آن ها را ترغیب به تلاش بیشتر می کرد.

در سال ۱۷۹۸، دو برادر همراهِ خانواده خود استینا را ترک و به کاسل مهاجرت کردند. آنجا با حمایت عمه خود در دبیرستان فردریک مشغول به تحصیل شدند و از همان ابتدا از خود نبوغ نشان دادند. با مرگ پدر بزرگشان، یاکوب و ویلهلم تا حد زیادی به یکدیگر متکی شدند و رابطه ی بسیار نزدیکی بینشان شکل گرفت. این در حالی بود که آن ها خلق و خو و روحیات متفاوتی داشتند. یاکوب درونگرا و ویلهلم برون گرا بود (اگر چه اغلب از بیماری رنج می برد). چیزی که در آن شکی نیست این است که هر دو باهوش و در تحصیلاتشان موفق بودند. با این وجود به سرعت دریافتند که موقعیت اجتماعی آن ها از دانش آموزانی که به اصطلاح «آقا زاده» بودند به شدت پایین تر است و کمتر به آن ها توجه می شود. به خصوص که یتیم بودند و از اهالی کاسل هم نبودند. ولی این موضوع نتوانست مانع پیشرفت دو برادر شود و هر دو به عنوان شاگرد اول کلاس هایشان فارغ التحصیل شدند.

بعد از فارغ التحصیلی از دبیرستان فردریک، برادران به دانشگاه ماربوگ<sup>۹</sup> راه یافتند. این دانشگاه کوچکی بود با حدود ۲۰۰ دانشجو. در آنجا باز هم تبعیض و اختلاف طبقاتی گریبانشان را گرفتو با دانشجویانی که دارای موقعیت اجتماعی پایینی بودند خوب برخورد نمی شد. فقر آن ها را عملا از فعالیت های تحقیقاتی یا حتی زندگی اجتماعی باز میداشت. دانشگاه کمک هزینه ی تحصیلی به دو برادر نمی داد و این موضوع بیش از پیش به فشار وارده به دو برادر افزود. با این وجود آن ها نا امید نشدند و به تلاششان افزودند.

با الهام از استاد خود فردریش فونکه در آن ها علاقه به تاریخ و زبان شناسی را بیدار کرده بود برادران به تحصیل در رشته ادبیات قرون وسطی در آلمان مشغول شدند. از طرفی یاکوب موفق شد شغلی به عنوان دستیار یک پژوهشگر در شهر پاریس بیابد. مسئولیت مالی مادر و برادر و خواهر های کوچکترش با او بود و چاره ای جز کار کردن در کنار تحصیل نداشت. مدتی به فرانسه رفت ولی در بازگشت نتوانست درسش را در ماربورگ ادامه دهد. در سال ۱۸۰۸، به کتابداری دادگاه وستفالن منصوب و در ادامه پست کتابداری ارشد کاسل را به عهده گرفت. حالا رسماً و قانوناً سرپرست خانواده شده بود. با ازدواج خواهر ها و برادر ها و افزایش حقوق یاکوب وضع مالی خانواده به سوی بهبودی پیش می رفت. پس از مدتی طولانی ویلهلم با تمام کردن تحصیلاتش به برادرش در کاسل پیوست و به عنوان دستیار او مشغول به کار شد. انگیزه او از این کار به جز کسب تجربه و درآمد، درمان بیماری تنفسی اش هم بود. آن دو از همان زمان شروع به جمع آوری قصه های عامیانه کردند. زیپس می نویسد: «آن ها می توانستند تمام انرژی خود را به تحقیقاتشان اختصاص دهند، با این وجود در ابتدای کار هنوز ایده روشنی در باره ی اهمیت جمع آوری داستان های عامیانه و محلی نداشتند».

در طول اشتغال خود به عنوان کتابدار، زمان کافی برای تحقیق و پژوهش را فراهم آورد. آن دو توانستند سرمایه لازم برای انتشار تعدادی از کتاب هایشان را فراهم کنند. اولین مجموعه ی آن ها «داستان های از ۸۶ قوم»<sup>۱۰</sup> در ۱۸۱۲ منتشر شد. آن ها به سرعت به کار خود ادامه دادند و دو جلد بعدی کتابهایشان با عنوان «افسانه های قدیمی آلمانی»<sup>۱۱</sup> به چاپ رسید. پس از آن «قصه های عامیانه دانمارک و ایرلند و اساطیر اسکاندیناوی»<sup>۱۲</sup> منتشر شد. کتابها با چنان استقبال گسترده ای رو برو شد که خیلی زود توانست توجه بسیاری از افراد قشر فرهیخته جامعه را جلب کند. بسیاری از آن ها آثار گریم ها را ستایش کردند و آن دو را به عنوان دو ادیب به رسمیت شناختند. دو برادر همچنین موفق به دریافت دکترای افتخاری از دانشگاه ها ماربورگ، برلین و برسلاو شدند.

در سال ۱۸۲۵، ویلهلم با هنرپته دروتشن وایلد<sup>۱۳</sup> که دختر یکی از دوستان خانوادگی آنها بود، ازدواج کرد. یاکوب که هیچ گاه ازدواج نکرد زندگی را با ویلهلم و دروتشن ادامه می داد. اما برادران تا حد زیادی از انتصاب به عنوان کتابدار ارشد در کاسل نا امید شده بودند؛ به همین دلیل در سال ۱۸۳۰ خانواده به گوتینگن<sup>۱۴</sup> در ایالت هانوفر نقل مکان کردند. جایی که در دانشگاه گوتینگن، یاکوب به عنوان کتابدار ارشد و ویلهلم به دلیل مدرک دانشگاهی بالاترش به عنوان استاد مشغول به کار شدند.

در طول هفت سال آینده برادران به تحقیق نوشتن و انتشار کتابهایشان ادامه دادند. هر دو مورد احترام و تحسین قرار می گرفتند و روز های موفقی را سپری می کردند. اما در سال ۱۸۳۷ ورق برگشت. در این سال یاکوب و ویلهلم به دلیل پیوستن به اعتراضات مردمی در گوتینگن پست دانشگاهی خود را از دست دادند. دهه ۱۸۳۰ دوره ی تحولاتی اساسی و شورش های دهقانی متعددی در آلمان بود و دو برادر هم از این جریان حمایت می کردند. حمایتی که در نهایت به ضرر آن ها تمام شد. از دست دادن شغل، قطعاً نبود در آمد را هم به دنبال داشت. مشکلات مالی شدید برادران یک بار دیگر آغاز شده بود. اما باز هم اراده ی آهنین به کمک آن ها آمد. در ۱۸۳۸ یک سال پس از ماجرای شورش در گوتینگن، برادران گریم پروژه ای را آغاز کردند که تبدیل به یک کار طاقت فرسا و مادام العمر برای آن ها شد: نوشتن یک فرهنگ لغت جامع. جلد اول فرهنگ لغت آلمانی تا سال ۱۸۵۴ منتشر نشد. با این وجود نفوذ و روابط آن ها به کمکشان آمد و با یاری دوستان و حامیان بالاخره موفق به انتشار آن شدند.

در ۱۸۴۰ دوباره توانستند شغل های خوبی در دانشگاه برلین به دست آوردند که این بار هم دوستان آنها نقش اساسی در موفقیت برادران گریم داشتند. پس از انقلاب سال ۱۸۴۸ در کشور آلمان برادران به مجلس مدنی را یافتند. یاکوب عنصر برجسته مجلس شورای ملی شد. فعالیت ها سیاسی دو برادر کوتاه بود و بعد از مدتی باعث ناامیدی و سرخوردگی آن ها شده بود. یاکوب از کارش استعفا داد و انتشار تاریخچه تحلیلی خود از زبان آلمانی را ادامه داد. ویلهلم تا زمان بازنشستگی اش را سال ۱۸۲۹ به کار در دانشگاه برلین ادامه داد. هفت سال بعد یاکوب برادر کوچکش را به علت یک بیماری عفونی ناشناخته از دست داد. مرگ ویلهلم ضربه روحی بزرگی به یاکوب زد و او را به شدت منزوی کرد. با این همه او کار بر روی فرهنگ لغت را تا زمان مرگ خود در سال ۱۸۶۳ ادامه داد.

گرچه شاید لغت نامه و کتابهای زبانشناسی، مهم ترین آنها باشد، اما بدون شک دو برادر بیشتر شهرت خود را مدیون جمع آوری و انتشار داستان های عامیانه مردم اروپا هستند.

زیپس می نویسد: «آن ها به صورت نمادین کلمه میوه<sup>۱۵</sup> را به عنوان آخرین کلمه فرهنگ لغت خود انتخاب کردند کلمه ای که به ثمره ی پربار سال ها کار و تلاش دو برادر اشاره دارد.»



10. folk tales
11. german fairy tales
12. Danish and irish folk tales
13. Henritea drotchen wild
14. Göttingen
15. frutch

8. Jack Zipes
9. Marburg



تصویری از اسکناس ۱۰۰۰ مارک آلمان در سال ۱۹۹۲



# ترانه ی مرگ بورومیر

مسعود رضایی

ترانه ی مرگ بورومیر (فیلم)

آهنگساز: هوارد شور

هماهنگ سازی با متن اصلی: فیلیپا بوینز

برگردان به سیننداری: دیوید سالو

ترانه ی مرگ بورومیر در انتهای یاران حلقه و پس از ضربت خوردن بورومیر گوندوری، چنین دفاع از مری و پی پین و در قطعات «آمون هن» (نسخه ی سینمایی) و «مرگ بورومیر» (نسخه ی طولانی شده) اجرا می شود.

ترانه با صدای اعضای The London Oratory School Schola و The London Voices خوانده می شود.

## • درباره مرگ بورومیر:

متن کامل (کوتاه نشده ی) ترانه به شرح زیر می باشد:

I alda helda, i ehtele lína  
Manna lelyalye Voromírë?  
Cánalya hlarula, la hirimmel  
Fuinë lanta Pelendoro nandesse  
Sí massë i Anar?

\*\*\*

The tree is bare, the fountain still  
Whither goes thou Boromir?  
We heard your call but cannot find you  
Darkness falls upon the vale of Pelennor  
Where now is the sun?

\*\*\*

درخت عریان است، نیز چشمه  
سوی کجارهسپاری بورومیر؟  
آوازت را شنیدیم لیک نمی یابیمت  
تاریکی زمین، پله نور را فرا می گیرد  
کنون آفتاب کجاست؟

بورومیر فرزند دنه تور کارگزار گوندور، آرام آرام زوال مردمانش را می بیند. زوال مردمانی که خون آنها سپر حفاظت از سرزمین میانه است. بورومیر با خود می اندیشد که تا کی مقاومت میناس تیریت ادامه دارد؟ یک سال؟ دو سال؟ ۱۰ سال؟ دیری نمی گذرد که میناس تیریت هم سرنوشتی چون میناس ایتیل خواهد داشت و حتی میراث کهنه ی شکسته هم نمی تواند موثر باشد تنها سلاح بلای جان ایسلیدور است. در رویا، دیدم که آسمان شرق تاریک تر میشد ولی در شرق هنوز پرتوی نوری بود. صدایی که گریه می کرد و می گفت: سرنوشت شما به دست شما رقم میخورد، قاتل ایسلیدور پیدا شده است. می خواهم عظمت گوندور را به آن برگردانم.

می دانست که مردمانش چشم بر او دارند قدرتی را می خواست که با آن از مردمانش دفاع کند. حلقه مردان ضعیف را وسوسه میکند نه سرداری قدرتمند چون او. ولی افسوس که راه او اشتباه بود و در این راه هرچه قدرتمند تر، سقوط بیشتری. ولی مردانه اشتباهش را با خونس پاک کرد و دلیرانه از مری و پیپین دفاع کرد

آخرین کلامش این بود: «من باید از تو اطاعت می کردم، برادرم، فرمانده ام، پادشاهم.»

روزی دوباره برج سپید اکتلیون، چون نیزه ای منقش به مروارید نقره خواهد درخشید و سرداران گوندور به خانه خود باز خواهند گشت ولی شیپور نقره ای برای همیشه شکسته و خاموش است و گوندور دیگر فرزند خود را نمی بیند. شرافتت را حفظ کردی، پس در آرامش بخواب بورومیر، فرزند گوندور...

## • درباره آثار

همان طور که در طول مقاله خواندید دو برادر دارای آثار و کتاب های متعددی می باشند. با این همه مشخص است که داستان های فانتزی آن ها برای ما در درجه بالاتری از اهمیت هستند. بنا براین در ادامه نگاهی هم به این داستان ها خواهیم داشت.

• **قصه هایی برای بچه ها و خانواده ها** برای اولین بار در سال ۱۸۱۲ توسط یاکوب و ویلهلم گریم منتشر شد. این مجموعه داستان با نام افسانه های گریم شناخته شده تر است. کتاب ها که ۲۱۱ داستان را در خود جای داده بودند، در سه جلد منتشر شدند. در فاصله بین سال های ۱۸۱۲ تا ۱۸۵۷ هفت بار تجدید چاپ شدند و با استقبال مطلوبی روبرو شدند.

با این وجود این داستان ها تا حدودی هم با انتقاد همراه بودند زیرا اگر چه آن ها را قصه های کودکان می نامیدند اما بعضا دارای مضامینی بودند که برای مخاطب بزرگسال مناسب بود به همین خاطر دو برادر مجبور شدند تا در چاپ های مجدد برخی داستان ها را تغییر دهند (مانند مادری ستمکار در هانسل و گرتل که در نهایت تبدیل به یک نامادری شد و شما هم احتمالا این داستان را به همین شکل خوانده اید!) در بسیاری از موارد هم خشونت به ویژه برای تنبیه خائنان در داستان ها (که احتمالا ریشه در فضای حاکم بر زمان ساخته شدن این داستان ها در قرون وسطی دارد) نامناسب شناخته و حذف شد.

• در ۱۸۲۵ برادران «نسخه کوچک» کتاب خود را که شامل ۵۰ داستان برگزیده بود منتشر کردند.

تاثیر این کتاب ها گسترده بود. دبلیو.اچ.آودن<sup>۱۴</sup> آن ها را به عنوان آثاری بنیادی در فرهنگ مغرب زمین مورد ستایش قرار داده است. داستان ها خود به شکل گسترده ای مورد استفاده و اقتباس قرار گرفتند. علاوه بر این از لحاظ نماد شناسی هم بسیار مورد توجه هستند.

در ۲۰ دسامبر ۲۰۱۲ موتور جستجوی گوگل سالگرد ۲۰۰ ساله شدن افسانه های گریم ها را با یک لوگوی مرتبط به آن دو گرامی داشت. و این تنها یک سپاس گزاری کوچک در برابر کاری بزرگ بود!

16. W.H. Auden

منابع: [www.grimmbrosbrewhouse.com](http://www.grimmbrosbrewhouse.com) - ویکی پدیا

تربییون آردایی؟  
زوج آردایی؟  
مصاحبه؟  
کجاست؟

۲۶-۲۹





## بانوی بره نبل

تور

• هر چه بیشتر پیش می رفتند زمین نرم و سبز جای خود را به علف های کوتاه و پراکنده می داد. بوته های جوان و کوتاه را روی تپه های سمت راست می دیدند. در دامنه کوهستان که با پایین تر رفتن خورشید هر دم کم فروغ تر می شد، درختان برگ سوزنی و همیشه سرسبزی وجود داشت که در غروب رنگشان به تیرگی می گرایید. نه آنقدر منسجم که بتوان آن را جنگل نامید اما از دور کنار هم به نظر می رسیدند. اکنون پا به میان پشته های کم ارتفاعی گذاشته بودند. برخی از مردان مسلح از جمله آلاندر و هالمیر جلوتر از بقیه روی پشته ها جا می گرفتند و اطراف را می پاییدند تا مبادا برایشان کمین گشوده باشند.

«درست است. دریافتیم که روشنایی زوال ناپذیر غرب چیزی است که در ترانه ها و قصه های شب کودکان است و انسان ها را به آن جا راهی نیست. اما می بینیم که دوستان بالان به مانند سایر مردمان به زندگی و معاشرت عادی با دیگر اقوام پرداخته است و جای دیگر زندگی می کند.»

هیرگون گفت: «اما شما را دخالتی در کشمکش های نولدور نیست. شایعات می گویند آن ها به طمع جواهرات دزدیده شده از غرب بیرون زده اند. برخی می گویند تبعید شده اند. اما او که آن ها از پی اش آمده اند در شمال در دژهای سهمگین منزل دارد و ارتشش هر دم قوی تر می شود. کمترین خادمان او اورک ها هستند که در همه جای این سرزمین پراکنده اند. دشمن ما...»

هالداد حرفش را قطع کرد: «بله. درست است. دشمن ما. کسی که به گفته مردم شما به دنبال جواهرات و زمین نیست. از طرفی خصومت شخصی هم با کسی ندارد. یا مال دزدیده شده یا دختر بیوه. او سلطنت بر کل سرزمین ها را می خواهد. او می خواهد ما جلوی زانو بزنیم و او را ارباب زمین و آسمان بدانیم. او طرد شده است. شیری است زخمی. و این یعنی ما هر کجا که فرار کنیم، او همچنان دشمن ماست. در هر زمینی به زراعت بپردازیم او به آن چشم طمع دارد. هیرگون! ما خطر گذر از کوهستان آبی را به جان نخریده ایم تا از دشمنانمان فرار کنیم.

به گودی پهناوری رسیدند که در میان پشته ها محصور شده بود. آنقدر وسیع بود تا بتواند هالدادین ها را در خود جای دهد. بنابراین فرمان اتراق در آنجا صادر گشت و دیرک ها و چادر ها برافراشته شدند. در کناری درختی روئیده بود و هیرگون اسب ها را با طناب بلندی به آن بست تا به چریدن مشغول شوند.

داخل چادر بزرگ هالداد نشسته بود. چادر را در سمت غرب بالا زده بود تا آخرین شعاع های خورشید از فراز ارد لوین به داخل بتابد. هیرگون را فراخواند و از حاضرین خواست تنها باشند. با صدایی آرام بطوریکه خارج از چادر کسی نشنود و بی مقدمه این گونه شروع کرد: «در نامه ی مردم شما خیلی چیز ها برای ما روشن شد. قلمروهای شاهزادگان الف در سرزمین های بلریاند برای ما تعریف شد. همچنین گفته شد اگر به دنبال زندگی آرامی هستید از شمال دوری کرده و راه جنوب را در پیش گیرید. جایی که کمتر قوم و نژادی زندگی می کند. اما ما هیرگون، ما در مقابل

اما حماقت هم نمی کنیم و قصد ندارم این مردم را به آن جا نزدیک کنم.» و سکوت کرد.

هیرگون که جواب قانع کننده ای گرفته بود و با نگاهی سرشار از تحسین هالداد را می نگریست پرسید: «چه کاری از دست من بر می آید؟ مرا فراخوانده بودی، گمان کردم از من مشورت می خواهی. اما اکنون می بینم که بحث های شما باهم به جاهای خوب و مشخصی رسیده. تصمیم درستی گرفته اید اما تضمین نمی کنم که خوشایند باشد. احساس می کنم تو به هدف والاتری از سفر فکر می کنی و من اینجام تا به تو کمک کنم، درست حدس زدم؟»

هالداد با لبخند پاسخ داد: «همینطور است.» و ادامه داد: «سرزمین کارانتیر پیش روی است و آن طور که دیده و ران ما گزارش داده اند چند فرسنگ جلوتر جویبار های خروشان به میان دشت ها جاری می گردد و منطقه بسیار مناسبی برای زراعت به وجود آورده است. در دامنه کوهستان درختان فراوانی وجود دارد که می شود از چوب و برگ و میوه آن بهره مند شد.»

«مردم من سرپناه می خواهند. امنیت لازم دارند. نصف عمرشان در سفر گذشت و من نمی خواهم دوباره آن ها را به سفر بزرگی دعوت کنم. ما زمین و آبی از آن خود می خواهیم. دیوار و سقفی مستحکم تا زنان و بچه هایمان در آن آرام گیرند. ما هم مرز و بوم خودمان را می خواهیم. قلمرو هالدادین ها باید مشخص شود.»

صدای هالت از بیرون می آمد. گویی حیوان دیگری را به دام انداخته و با دستان چابکش مهار ساخته بود.

هالداد می دانست که الف ها زمین های خود را به آنان نمی بخشند. از طرفی هر روز خستگی سفر طولانی و مخاطرات را در این مردم به خصوص زنان می دید. قصد نداشت از الف ها زمینی را بخرد یا برای بخشیده شدن آن التماس کند. بنابراین اضافه کرد: «و قصد داریم در این سرزمین مدتی استراحت کنیم و با زراعت و تجارت کار و بارمان را رونق دهیم. کودکانمان بزرگ شوند و سلاح به دست گیرند و در این مدت ما به فکر ایجاد و ثبات قلمروی خود در مکان دلخواه باشیم.»

احساس می کرد آنچه را باید می گفت به الف گفته است. گرچه برخورد سرد الف های اوسیریاند بر هالداد سخت آمده بود گرچه مایل بود در میان آن بیسه های سرسبز و رودهای خروشان و آواز پرندگان بچه های خود را بزرگ کند و ازدواجشان را شاهد باشد اما او اکنون در سفری دیگر بود.

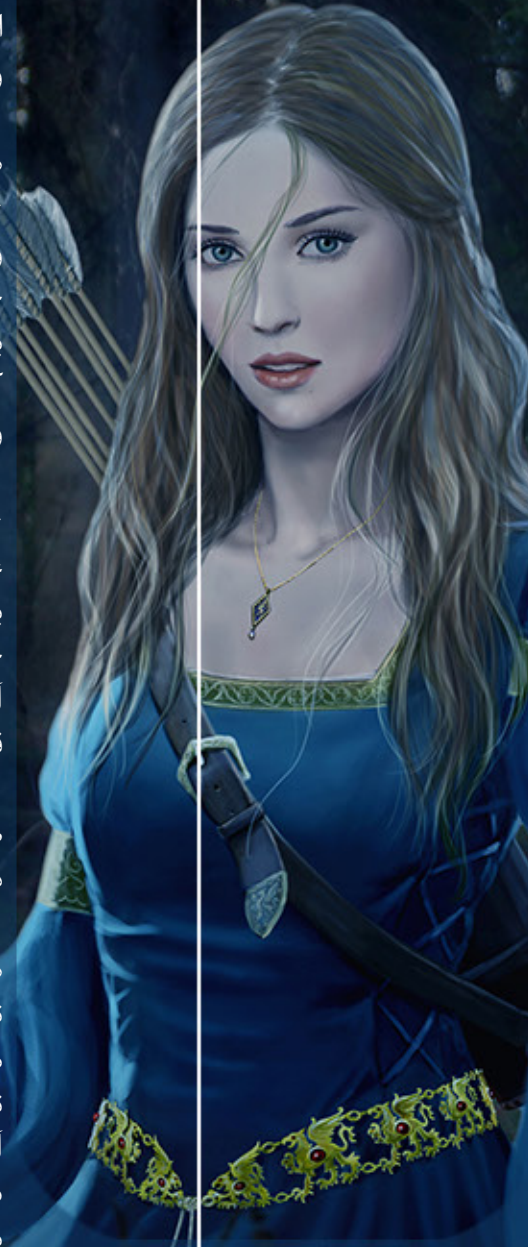
به ذهن خسته خود فشار می آورد. مردم اوسیریاند با نامه خود و اطلاعات و نقشه های بسیار کمک خوب و قابل توجهی به هالدادین ها در ادامه ی سفر کرده بودند و هالداد سعی می کرد با خود فکر کند که می توانست از این بدتر باشد. ممکن بود اکنون یک الف در مقابل من نباشد و ما همچنان کورکورانه در جست و جوی غرب در سفر باشیم. اکنون که چشم مردم به من است باید در اولین قدم به سفرشان خاتمه دهم و مکانی برای استراحتی طولانی بیابم.



art by: remonpop



art by: steamey



art by: Shyangell (Angela)





## مباحبه با زوج آردایی

# سینا و سحر

معصومه ش.

رشته تحصیلم ربطی نداره. کاملا هم از شغل سینا راضیم.

• دوست دارید در دنیای واقعی به کجاها سفر کنید؟

سینا: به شخصه دوست دارم خیلی جاهارو ببینم اما دیدار از لوکیشن های لوتر یکی از آرزوهامه. همچنن اسکاتلند و بریتانیا رو خیلی دوست دارم بگردم.

سحر: ایتالیا اولین مقصدمه بعد استرالیا و اسپانیا

• در دنیای تالکین اگه امکانش باشه دوست دارید در کدام مکان ها و در چه زمانی باشید؟

سینا: دوران اول در کنار هورین در نبرد اشکهای بیشمار یا در کنار آراگورن.

سحر: پایان دوران سوم و اوایل دوران چهارم در شهر سفید.

• عزیزان به کدام شخصیت دنیای تالکین علاقه زیادی دارید و از کدوما متنفرید؟

سحر: تنفر من از نقش های منفیه به صورت کلی اما هورین گلورفیندل، گندالف، یاران حلقه همشون و کمپانی شرکای تورین مورد علاقه من هستن.

سینا: من تورین سپر بلوط رو خیلی دوست دارم و از سارومانو تمام ارکها متنفرم.

• سحر جان از نظر رفتاری سینا شبیه کدام شخصیت از دنیای تالکین هستند؟

سینا: سحر چطور؟! سینا: سحر برای من مثل بانو گالادریل

میمونه قدرت مند در عین حال آرامش بخش.

سحر: گولوم (: . اما جدا از شوخی منو یاد سام میندازه.

• سحر جان گویا شما بیشتر به فیلمها علاقه مندی تا کتابها. خب حالا چقدر

عشق شما دو نفر مثل آرون و آراگورن هست؟! آیا اگه جای آرون بودی راهی غرب میشیدی یا زندگی فانی رو انتخاب میکردی؟! سینا جان شما چطور؟! شما دل در گرو آرون نگه میداشتی یا تصمیمو به

آرون واگذار میکردی؟

سینا: من که جرات ندارم بگم نه. اما جدا از شوخی من گذشته شلوغی داشتم اما این دختر یه چیز دیگه هستش. شاید اگه آراگورن هم بود رقیب عشقی من میشد.

سحر: نمیدونم. خیلی سوال، سوال سخته.

• داستان برن ولوتین رو مطالعه کردید؟! سحر جان آقا سینا شما رو حین رقصیدن

در جنگل که ندیده! خب بنظرتون این داستان چه اندازه عشق رو زیبا توصیف کرده؟! او چه اندازه عشق شما همچون عشق یه انسان و یه دختر الف هست؟

سینا: این سوال رو من جواب میدم چون سحر از داستان برن و لوتین بی اطلاع. از نظر من این داستان از شاهکار های درام اثرات استاد هست و قدرت و نرمش قلم

ایشون رو از خلق صحنه های پر تب و تاب حماسی و جنگی به داستان های لطیف و عاشقانه نشون میده. سوال دوم رو نمیشه جواب داد چون معیاری برای مقایسه ندارم متاسفانه

سحر: اینم مثل سوال قبلی سخته و باید بگم نمی دونم.

• در میان داستان های تالکین به کدوم بیشتر علاقه دارید؟ چرا؟

سینا: بر نایت آرنوید یاد. من عاشق حماسه و از جان گذشتگی هستم.

سحر: داستان کلی هابیت به خاطر وجود تورین سپر بلوط

• عزیزان تاثیر گذارترین لحظات دنیای

تالکین و یا فیلم آرباب حلقه ها از نظر شما کدوم بود؟

سینا: توی لوتر به شخصه مرگ برومیر رو خیلی تاثیر گذار میدونم.

سحر: منم همین طور

• درون داستانهای تالکین به عشق دیگه هم هست عشق متیان والوه که گویا زوجشم در آردا داریم سینا جان نظرتان داستان عشق یه مایار و الف چقدر کلمه ی عشق و توصیف کرده؟

سینا: به نظر من قابل توصیف نیست. چون ما همیشه تو داستان ها از مایار به عنوان خادمین والار میخونیم و یه جوری مثل وسیله میمونن اما ملیان این مسئله رو تکذیب میکنه و به مایار زیبایی و اعتبار

میبخشه. البته بگم لوبلیا جان اگر میخونی ماهنامه رو شما جدی نگیر این حرف من رو.

• داستان برن ولوتین رو مطالعه کردید؟! سحر جان آقا سینا شما رو حین رقصیدن

تفاوت دارن؟! آقا سینا خانمها مقدم ترن بفرمایید سحر جان!

سحر: خیلی اصلا ربطی به هم ندارن. اما معمولا عاشق ها یا به هم نمیرسن یا از هم جدا میشن

سینا: من هم با سحر موافقم.

• چرا تورو ندور؟ چرا کارن وین فونستاد؟

سینا: داستان کارن جالبه. اومدم عضو شم هرچی زدم دیدم هست از نام های کاربری که عدد دارن یا حرف تکراری خوشم نمیومد یه دفعه چشمم به جلد

اطلسم خورد و گفتم تست کنم. البته من بعدا فهمیدم کارن زنه و تصمیم یه تعویض نامم گرفتم چون علاقه خاصی به دوران اول دارم و دنبال اسمی بودم که حاشیه نداشته باشه و ۲ روز دیگه نوه ای

توروندور به چشمم اومد. خدارو شکر فعلا عمه ای پسر خاله ای چیزی نداشته باشه

توروندور به چشمم اومد. خدارو شکر فعلا عمه ای پسر خاله ای چیزی نداشته باشه هم گواهیبر نداریم. (واجب شد تغییر نام کاربری بدم!)

• خارج از دنیای تالکین، از کتابها، فیلم ها

و موسیقی مورد علاقه خودتون بگید؟

سینا: من عاشق آگاتا کریستی هستم {عین من} و تمام کتاب هاش رو خوندم.

کلا طرفدار ژانر علمی تخیلی فانتزی هستم و صد البته ژانر جنگی. موسیقی خاصی رو حمایت نمیکنم و از گوش کردم

به تمام موسیقی ها لذت میبرم. چه با کلا چه بی کلام چه سمفونی های بزرگ چه رپ یا متال یا غیره.

سحر: من از ژانرهای درام، اکشن، ترسناک گاهی اوقات خوشم میاد. کتاب هم طرفدار جین آستین هستم. پاپ و کانتری مورد علاقه منه {سلیقه موسیقاییت عین منه}

• سحر جان وقتی سینا درون ذهنت نقش میبندد اولین ویژگی اخلاقی که برات به تصویر میکشه چیه؟!

سینا جان سحر خانم برای شما کدوم ویژگی رو به تصویر در میاره؟!

سحر: مهربوووون

سینا: علاقه، وابستگی، راحتی.

اگه میشد بین عشقهایی آردا یکی رو میتونستید انتخاب کنید که خودتون

و سحر جان عینا جای آن دو عاشق قرار میگرفتید کدوم عشق انتخاب شما بود؟! سینا جان چند بار یا داوری کنم

خانمها مقدمن!

جواب مشترکمون: هیچ کس ما یه چیز دیگه ایم (: {پس ایکاش تالکین بود بهش میگفتم عشق تورو ندور و سحرم داستانشو به قلم بیاره}

• سینا خان چی شد که سر از تیم تهیه پادکست در آوردی؟

بی کاری حوصله سر رفتگی و غیره. والا چی بگم یه روز دیدم تور زده دنبال یه نفر برای اخبار میگردن منم چون از پادکست خیلی خوشم اومده بود گفتم چه خوب

بزار امتحان کنم که البته با تور طی کردم اگه کارم خوب نبود بگه بهم که خدارو

شکر مورد تایید برو بچه های پادکستی قرار گرفتم. البته هنوز نگفتن حقوقش چقدره و یا مزایاش چیه.. {من سردبیر

از طریق یکی از دوستان جلد یک لوتر رو پیدا کردم. البته دقیق یادم نیست

کی کتاب رو خوندم. آردا رو هم بارها دیده بودم اما تصمیم به عضویتم آخر سال ۹۲ بود. حس کردم میتونم علمم از

دنیای استاد رو ارتقا بدم و از دانش اساتید برجسته سایت استفاده کنم که تا حالا هم همینطور شده. البته الوه اولش زد تو ذوقم.

همچین قاطعانه حالمو گرفت که برای ۱ دقیقه نه بیشتر پشیمون شدم. با احترام به ناظر عزیزمون البته.

سحر: من فقط فیلمها رو دیدم و اولین بار دوم دبیرستان دیدم فیلم یاران حلقه رو.

• شاغل هستید؟ از شغلتون راضی هستید؟ کاری که انجام می دید با رشته ای که خوندید مرتبطه؟ چقدر شاغل بودن

همسرتون براتون اهمیت داشت؟! بالطبع سحر جان مگن که خیلی؛ خب سحر جون

از شغل آقاتون راضی هستی؟

سینا: شاغل که ۱۰۰ درصد. از آسمون که پول نمیباره که. {ایکاش می بارید}

بله از شغلم راضیم. شرکته هست که خودم به همراه مادرم تاسیس کردیم کاملا با رشته تحصیلم مرتبته. کار ما طراحی برنامه های تبلیغاتی هستش. اگر سوال

چهارم این سوال مربوط به شاغل بودن همسرمه باید بگم که من مشکلی ندارم با کار کردنش و تا وقتی که بخواد میتونه کار کنه. البته خدمت دوستان عرض کنم که کار نمیکنن ایشون که ریاست میکنن به ما، آخه تو شرکت خودم مشغوله همسرم.

سحر: بله. کاملا راضیم. نه متاسفانه به

• با سلام خدمت دوستان عزیزم سینا و سحر! خب عزیزان لطف بفرمایید به

شرح مختصر از بیوگرافی خودتون برای خوانندگان ما بگید؟

با سلام به همه خوانندگان عزیز ماهنامه خوبمون آردا کوئنتا من سینا معصومی هستم ۲۶ سالمه. رشته تحصیلم ریاضی بوده و مدرک فنی برنامه نویسی دارم.

چیزای دیگه ای هم هست که نمیگم زحمت بکشید برید توی پروفایلم نوشته. سحر منصوری هستم ۲۶ ساله. رشته

تحصیلم گرافیک رایانه بوده که البته بعدا طراحی لباس هم خوندم. ماشالا سوالات نقد جامع هست که بقیش رو تو سوالات میخونین {سحر جان بزَن به تخته!}

• اصالتا اهل کجایید و در حال حاضر در کدوم شهر زندگی میکنید؟! اگه می تونستید

محل زندگیتون رو به دلخواه انتخاب کنید؛ دوست داشتید در کدوم شهر زندگی کنید؟

سینا: تهران به دنیا اومدم اما اصالتا مازندرانی حساب میشم. مگه تهران

چشه؟! {فک کنم سینا خیلی دموکراتی!}

سحر: اصالتا اهل شیراز هستم در تهران زندگی میکنم و شخصا دوست داشتم کرج زندگی کنم {اهم!}

• سینا جان اولین بار در چه سالی و از چه طریقی با دنیای تالکین و سپس فروم آردا آشنا شدید؟

سینا: من اول دبیرستان با آثار استاد آشنا شدم و از طریق فیلمی بود که دیدم. فیلم هم یاران حلقه بود و از اونجا پیگیر شدم و



حقوق ندارم یه گوینده خبر هم حقوق نداره!

• سینا جان بدون تعارف کیفیت محله رو در چه حدی می بینی؟ اگه میشه از ضعف های محله و از زمینه هایی که دوست داری بیشتر محله روی اونا تمرکز کنه بگو؟

من خودم رو در سطحی نمیبینم که بخوام برای زحمت شما امین جان دوست خوبم و دیگر دوستان حد و مرز تعیین کنم. اما ایشالا بعدها حتما نظر میدم. تا حالا جز رضایت چیزی نبوده. اچه خوب + وانا هستیم!

• به غیر از اردا در فروم هایی دیگه ای عضوید؟ فضای کلی اردا رو چطور میبینی؟ سینا: به جز فیس بوک دیگه جایی عضو نیستم. بار ها هم درباره عالی بودن اردا تو تاپیک های مختلف نظر دادم.

واقعا ارزش وقت گذاشتن رو داره. {موافقم اردا یه چیز دیگه س!}

سحر: من فقط فیس بوک عضو با چن تا فن پیج سریال های گوناگون. اردا هم هنوز عضو نشدم. {حتما عضو شو سحر جان!}

• سحر جان چی باعث شد به آقا سینا برای همراه زندگی بودنتون جواب مثبت بدید؟!

شناخت خصوصیات اخلاقی و مهربونیش

• سینا جان چی باعث شد شما خواستگاری سحر خانم برید؟

جواب بالا که همسرم داد در مورد من هم صادق ولی خوب معیار های من وفاداری و صداقت هم بوده که در ایشون موجود بود.

• خب بریم سر جلسه خواستگاری اینجا هستون چی بود؟ ببینم قبلا اوکی گرفته بودید یا نه؟ خب سحر جان شما سینی چای و خالی نکردید روی پای سینا! حس شما چی بود؟ استرس؟ شوق؟ دلهره؟ عدم اطمینان؟ عشق و دوست داشتن؟ این حسها چقدر توی اون لحظتون درگیر بودن؟

سینا: حس من که خوب دیگه ماشالا معصومه جا پای الوه رو پر کردیو صندلی داغ راه انداختیا یکی طلبت. من حس خاصی نداشتم و من قبلا بله گرفته بودم.

کلا بی گذار به آب نمیزنم. {مثل اورومه! سحر: اصلا من چایی نیاوردم و حسم هم خندم گرفته بود. تا حالا سینارو انقدر مظلوم ندیده بودم. البته موافقم بر جلسه خواستگاری همشون پیشی شرک میشن!}

• عزیزان آیا شخصیتی در دنیای تالکین هست که با همسرتون بطور مشترک دوست داشته باشید؟

تورین سپر بلوط

• چه قدر شما وهمسرتون بهم شباهت دارید؟ و این شباهتها چقدر باعث نزدیک شدنتون بهم شد؟ آفرین سینا جان اول خانمها:

سحر: ما اصلا شباهتی نداریم و قطب منفی و مثبتمون هم رو جذب کرده.

سینا: خوب از نظر من تنها شباهت های ما خلاصه میشه به علاقه به سینما، غذا و آشپزی، ایده های اقتصادی و یه سری چیزای دیگه

• با کدوم کاربر انجمن در دنیای واقعی آشنا هستی؟ دوست تالکینی خارج از فروم داری؟

دوست تالکینی زیاد دارم اما از بچه های انجمن متاسفانه قسمت نشده ملاقات های مداوم. کم سعادتیه بنده هست.

• سینا جان میزان وابستگی ات به دنیای تالکین و فانتزی چقدره؟ روزانه چقدر از وقتتو در فروم میگذرونی؟ اگه فروم تعطیل بشه واکنش شما چیه؟

سوال آخر رو جواب نمیده چون الوه بهم اخطار میده.

من تالکین رو بی نهایت دوست دارم. بی اندازه. میزان وقت گذرونیم هم متفاوت. بستگی به کارم داره. مثلا بعضی روزا تا ۱۷ یا ۱۸ تا پست در انجمن ها میرسه بعضی وقتا در ریغ از یکی.

• خب برسیم به مراسم عروسی! منکه دعوتیم اول از همه دعوت شدم {اسمایل سوار بر اسب آقام یورتمه رفتن! همه هماهنگیها انجام شده عروس خانمم از آرایشگاه اومدن بیرون وامشب شب وصال سحر و سینا جان هست حالا شما دوتا کنار هم نشستید به بقیه نگاه میکنید که توشادیتون همراهیتون میکنن چه حسی بنظرتون اون لحظه دارید؟ اول سحر جان بفرمایید

سحر: خوشحالی بی حد و مرز و کلی هم خوش میگذره. مثلا عروسیه ها.

سینا: به شخصه نگرانم. چون وجهه اجتماعییم برای مهمه اون شب اوج استرس و نگرانی رو دارم. {سخت نگیر به شب شاد باش و استرسو بی خیال شو!}

• سینا جان گردهم آیی در نمایشگاه کتاب چطور بود؟ خوش گذشت؟ در مورد دوستان آردایی ای که دیدی بگو؟

وانا جان من بیخیال. شیرین منو مجبور کرد ۴ دقیقه صحبت کنم در بارش حالا تو هم میگی بگو. من رسما اعلام میکنم دیگه هیچ همایشی نمیرم! اما جدی انتظارم برو بچه های بیشتری بود. حیف زحمت نیما جان. اما جای امید واری بود که چشممون به جمال دوستان خوبی روشن شد اونجا از جمله نیما، آگاروین، مستر ۳ بعدی مهدی عزیز، بگینز، استاد حمید استورم کرو و یه عالمه آدم های عادی که توی نمایشگاه بودن دی! {اورک ندیدی!!! تازه من و اورمه هم اونجا بودیم!}

• حالا برسیم به اینکه بچه هاتون بزرگ شدن فارغ التحصیل شدن حالا شما دو تا بعد از سالها بازم کنار یکدیگر نشستید و باهم دارید لوتر می بنید و از خاطراتتون میگی و بازم زندگی زبباست و شما دو نفر عاشق هم هستید بنظرتون حس اون لحظه تون چیه؟!

ایشالا آردا کوئنتای شماره ۹۶۵۸۵۳۸۵۶۳۹ به این سوال پاسخ میدیم: دی! {ایشالا...!}

• بین این سوالها سوالی بود که باهم دیگه بهش جواب یکسان داده باشید در اون

بین این سوالها سوالی بود که باهم دیگه بهش جواب یکسان داده باشید در اون لحظه؟ خب سینا جان امیدوارم از سوالهای طراح خوشت اومده باشه اگرم نیومد بهتره خوشت بیاد بالاخره سحر چون هوا همجنسشو دازه! بعله دیگه

سینا: آره خوشم اومد که. مگه گردن من از مو نازک تر نیست؟ بالاتر میبینید. ۲ تاش بوده یکی مرگ برومیر بوده یکی هم تورین سپر بلوط {والا من کاری به گردنتون ندارم =)}

• انیمیشن Up رو دیدید؟ نظرتون در موردش چیه؟!

سحر: خیلی قشنگه آدم گریه اش میگیره. سینا: برای من به شخصه احساس انیمیشن خیلی عمیقه اما شخصا عاشق رنگ پردازی و جانور پردازیشم.

• سحر جان یه شعر به دوستان آردایی هدیه بدید؟!

زندگی جیره مختصریست/مثل یک فنجان چای و کنارش عشق است/مثل یک حبه قند زندگی را با عشق نوش جان باید کرد.

• سینا جان شمام سخنی دارید بفرمایید؟!

من یه ۳ جمله از شکسپییر میگم که خیلی دوست دارم:

سه جمله برای موفقیت: دانستن بیش از دیگران - کار کردن بیش از دیگران - انتظار کمتر از دیگران - ویلیام شکسپییر

سحر جان و سینای عزیز خیلی براتون خوشحالم و براتون زندگی زیبا و سرشار از شادی و خوشبختی از خداوند منان طلب میکنم امیدوارم ایام به کامتون و زندگی با لبخند شما دو عزیز زیبا تر باشه سحر جان حتما در آردام عضو بشید ولذت ببرید منم سریعا باهاتون دوست میشم

پین ت- نه - پ میخوای دوست نشو. ۱۰ روز به عروسی از اول آفرینش تا به ۱۰۰ سال دیگه سوال پیچش کردی {دی منکه از ارومه دوست گلی مثل شما داشته باشم! باز ممنون اینم مصاحبه مون با اولین زوج آردایی ببینم قرعه بعدی میفته به کی! و آنگاه وانا خواهد آمدXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX به سحر عضو نشدیا {اسمایل شاکی!}



سایت آردا، با نشانی [www.Arda.ir](http://www.Arda.ir) یکی از تارنماهای طرفداران تالکین در ایران است. این وب‌گاه که نخستین مجمع اینترنتی هواداران تالکین بود، از سال ۱۳۸۲ به کار خود در زمینه گسترش ادبیات فانتزی با تکیه بر رشته افسانه تالکین ادامه می‌دهد. اعضای این سایت غیرانتفاعی با نوشتن مقالات، ترجمه‌ی آثار و پوشش اخبار مربوط به این شاخه از ادبیات فانتزی، (و اخیراً با گرم شدن بازار اقتباس‌های سینمایی از آثار تالکین) بازتاب خبرها و نقدهای مربوط به فیلمها، سعی در درست کردن مرجعی کامل برای علاقمندان دارند.

• بخش‌های اصلی سایت آردا به این شرح است:

**تالارهای شورای ماهاناکسار:** فروم آردا که منبع اصلی جوشش فعالیتهای اعضاست و نتایج آن در سایت اصلی بازتاب پیدا می‌کند.

**فرهنگنامه بزرگ آردا:** مرجع کامل اسامی، وقایع، شخصیتها و هرآنچه در دنیای آثار تالکین می‌گذرد. این فرهنگنامه در حال گسترش است.

**پادکست آردا:** محصولی هوادارمحور که با صدایی گرم به بررسی اخبار و حواشی سایت می‌پردازد.

**مسابقات آردا:** سری مسابقات و معاماهایی برای ترغیب بیشتر کاربران به مطالعه‌ی کتاب‌ها و منابع مختلف مرتبط به دنیای تالکین.

**ماهنامه آردا:** مجله‌ای اینترنتی شامل اخبار، مقالات، داستان‌ها و بررسی‌ها و بخش‌های دیگر که در حال مشاهده‌ی شماره‌ای از آن هستید.